خلاصه داستان تله تئاتر

خانه گوهر

پیرزنی از پنجره خانه اش به کوچه می نگرد صدای اغتشاش از کوچه می اید زنگ در خانه نواخته می شود دو جوان که نوید و کیان نام دارند هراسان پشت درند و از پیرزن خواهش می کنند برایشان در را باز کرده پناهشان دهد. پیرزن در را باز می کند و دو جوان داخل می شوند ادعا می کنند چند لات قمه بدست در خیابان مزاحم سئوین نامزد کیان شده اند انها با اشرار درگیر شده و فرار کرده اند. پیرزن می خواهد به پلیس اطلاع دهد اما نوید و کیان می گویند اینکار ممکن است اشرار را تحریک کرده سیوین را یافته اذیتش کنند. پیرزن تصمیم می گیرد به دنبال سئوین برود نشانه های او را پرسیده بیرون می رود و می گوید سری هم به پسرش خواهد زد.

نوید کمد لباس را جست و جو می کند تا پیراهنش را عوض کند کیان به پیرزن مشکوک است و می ترسد انها را لو دهد. نوید به سراغ اتاق پسر پیرزن می رود اما در آن قفل است در جست و جوی کلید و لباس عکسی قدیمی می یابد که چند نفر در کنار سید یونس اردبیلی هستند. از اینکه عکس یک روحانی در اتاق پیرزن است کمی می ترسند کیان مدعی است با کاری که نوید کرده گرفتار خواهند شد اما نوید آنرا بی اهمیت می داند. پیرزن زنگ زده می گوید سیوین را پیدا نکرده اما بخاطر حضور پلیس همه جا امن و امان است ولی اشرار فردی را با چاقو زده زخمی کرده اند.

نوید و کیان می خواهند خانه را ترک کنند موتور سواری چند ترقه به حیاط خانه می اندازد و انها هراسان به داخل برمی گردند نوید از پنجره موتور سواران را دیده شعار می دهد نترسیم ما همه با هم هستیم ماموران به کوچه می ایند و کیان نوید را کنار کشیده پرده را می بندد. سیوین زنگ می زند از اینکه کیان او را رها و فرار کرده شاکی است کیان می گوید مجبور بوده به نوید کمک کند. سیوین می گوید از زنی جادر گرفته و به سر کرده و این باعث شده کسی کاری به وی نداشته باشد کیان از او می خواهد به خانه پیرزن بیاید.

سئوین به خانه می اید در حالیکه تابلو کوچه را کنده و با خود آورده است از نوید می خواهد نام کوچه را به زن زندگی تغییر دهد. نوید چاقویش را درآورده می خواهد نام سید یونس را از روی تابلو بخراشد. سئوین متوجه خونی بودن چاقوی او شده و خشمگین اعتراض می کند. معلوم می شود نوید رهگذری را که می خواسته مانع تخریب اموال عمومی شود با چاقو زده است. سئوین معترض است که قرار بوده اعتراص مدنی کنند نوید می گوید اگر چاقو زدن مدنی نیست کندن تابلو هم مدنی نیست کیان ماتع مشاجره انها می شود. چشم سیوین به عکس سید یونس و همراهنش می افتد. یک گرونبند از گلوله برنو نیز در خانه پیرزن است و انهم برای سئوین جالب و تعجب برانگیز است. نوید قفل در اتاق پسر پیرزن را باز کرده و داخل آن می شود. سیوین از کیان می خواهد به عکس دقت کند و بگوید نمونه انرا کجا دیده است کیان انرا جایی ندیده است سئوین از اهمیت ندادن کیان شاکی می شود نوید با لباس پلیس داخل شده انها را می ترساند. لباس متعلق به پسر پیرزن است ... تلویزیون را روشن می کنند در حال پخش مستندی در مورد مسجد گوهر شاد است در فیلم به علل و نحوه قیام و کشتار مسجد گوهرشاد اشاراتی می شود نوید کانال را به تصویر ورودی دوربین تغییر می دهد. در تصویر دوربین مدار بسته که به تلویزیون خانه وصل است کوچه دیده می شود پیرزن به همراه پسرش که افسر پلیس است به خانه نزدیک می شود. نوید می خواهد از طریق پشت بام فرار کند اما کیان و سیوین که توانایی اینکار را ندارند مخالفت می کنند از طرفی نیز انها معتقدند کاری نکرده اند که بترسند اما نوید می گوید کیان او را به حضور در خیابان تحریک کرده و شریک جرم اوست نوید می گریزد و کیان و سئوین به تصویر تلویزیون می نگرند پسر پیرزن در حال دور شدن است. کیان فکر می کند او می رود تا سربازانی با خود بیاورد اما پیرزن وارد شده ادعا می کند از پسرش خواسته برای میهمانان نهار بگیرد.

* از رفتن نوید سئوین و تابلوی کنده شده کوچه می پرسد گفت و گویی بین او و سیوین شکل می گیرد برای سئوین عکس و گردنبند گولله برنو بسیار مهم است پیرزن توضیح می دهد که یکی از نفرات اطراف سید یونس پدر اوست. سید یونس از رهبران قیام گوهرشاد بوده و مادر بزرگ پیرزن در آن قیام شهید شده پدرش گولله یی را که مادر با آن کشته شده گردنبتد کرده است که حال به وی به یادگار رسیده است. سئوین معترضانه بحث را به علل اعتراض می کشاند و پیرزن توضیح می دهد که تغییر لباس به منزله تغییر هویت و مقدمه تغییر باورها بود که باعث اعتراض مردم شد و ۱۶۰۰ نفر در این راه به شهادت رسیدند. در میان گفت و گوی پیرزن و سئوین موبایل کیان زنگ می زند پلیس است که با تلفن نوید زنگ زده است. نوید دستگیر شده و کیان می داند که نوید او را به عنوان شریک جرمش معرفی خواهد کرد بنابراین از سیوین می خواهد فرار کنند اما سئوین می خواهد از هویت آدمهای داخل عکس بیشتر بداند چرا که عین همان عکس و گردنبند را در خانه دارند و یکی از نفرات کنار سید یونس پدربزرگ اوست. کیان فرار می کند و از سیوین می خواهد دنبال او برود اما پلیس وارد کوچه می شود سیوین مجبور می شود برگردد تا چادر به سر کرده تحت پوشش ان بگریزد. کیان منتطر او نمی ماند و می رود. سیوین که تنها شده بیشتر وحشت می کند پلیس در خانه پیرزن را می زند. پیرزن به سیوین می گوید که نترسد و اگر ماموران از هویت سیوین بپرسند خواهد گفت که او دخترم می باشد. سئوین نام پیرزن را می پرسد ... نام او گوهر است....

در تصویر تلویزیون مدار بسته ماموران پلیس را در حال گفت و گو با پیرزن می بینیم اما صدایشان شنیده نمی شود در پس زمینه انها پسر پیرزن دیده می شود که برای مهمانان نهار گرفته و می آید.